

پیشگامان

جنبش زنان ایران در دوران پهلوی اول

ناصر مهاجر

جنبش مشروطه، راه یابی زن ایرانی را به پهنه ی اجتماعی ممکن ساخت. زن از اندرونی به بیرون خانه پا گذاشت و به رغم مخالفت و ممانعت نیروهای واپسگرا به مدرسه رفت، دانش اندوخت، آگاهی یافت، روزنامه و نشریه منتشر ساخت، انجمن برپاداشت و برای کسب حقوق فردی و سیاسی خود به پیکار پرداخت. این پیکار هرچند که بخشی از خواست هایش را برآورده ساخت، اما زن پیکارگر را از کیفر بی نصیب نگذاشت.

نسوان وطن خواه که برای بیداری زنان و دگرگونی فرهنگ جامعه ابتکارها می زدند، بارها به نظمیة کشیده شدند. می گویند **محترم اسکندری** در نظمیة هم از تبلیغ و توضیح آرمان ها و هدف های این جمعیت پیشتاز پا پس نمی نهاد و در توجیه **سوزاندن جزوه مکر زنان** رو به مردان داد سخن می داد که: "این عمل ما برای دفاع از آبروی مادران و خواهران شماست. ما هم مثل همه ی انسان ها عقل داریم؛ مکار نیستیم." (۱)

زبان زنان را که نخستین نامه ای است "که... توانست اسم زن به خود بگیرد و با فکر زن و قلم زن نوشته شود" (۲) بستند؛ پس از تهدیدها، سنگ باران ها و تیراندازی ها به محل اداره ی روزنامه. جرمش این بود که سرسخخانه با قرارداد ۱۲۹۸ و ثوق الدوله و دولت انگلستان مخالفت می کرد. **صدیقه دولت آبادی** مدیر این روزنامه ی پرمایه در این باره نوشته:

"... ۲۷ تیرماه ۱۲۹۷ **زبان زنان** به شکل روزنامه یک ورقی هفته ای یک بار از افق تاریک اصفهان در پشت ابرهای تیره آن با نور ضعیفی نمودار شد. در مدت عمر دو ساله اش به انواع حوادث ناگوار برخورد. ولی در اثر حس فداکاری کارکنانش پا برجا ماند تا آن که در دولت سپهدار اعظم و حکومت سردار محترم بختیاری به جرم 'درفشانی' **زبان زنان** از طرف حکومت اصفهان (نه از راه قانونی آن) در سال ۱۳۰۰ توقیف شد." (۳)

فخر آفاق پارسا، ناشر و نگارنده ی **جهان زنان** را که بر "لزوم تربیت و تعلیم زنان" پامی فشرد، دولت از تهران تبعید کرد؛ به تحریک بازاریان و پس از تکفیر ملایان. "او اولین زنی است در ایران که به نام مطبوعات دچار تبعید" و مجله اش توقیف شد. (۴) و این به سال ۱۳۰۱ بود. شهناز آزاد مدیر و سردبیر **نامه بانوان** را بیشتر کیفر دادند. او را هم به تبعید فرستادند و هم به حبس انداختند؛ چه، بی پرده از آزادی زن و ضرورت رهائی اش از "کفن سیاه" می نوشت؛ در روزنامه ای که زیر نامش حک شده بود "این روزنامه برای بیداری و رستگاری زنان بی چاره و ستمکش ایران است." (۵) فاطمه نشوری، اولین زن مسلمان زاده ی ایرانی که پروا کرد و بی حجاب بر صحنه تاتر رشت پدیدار گشت، نه تنها یک چندی از زندگی کوتاهش را در محبس سرکرد که سرانجام چاقوی "دشمنان نادان و کوردل رگ جانش را برید." (۶)

این که شهناز آزاد و فاطمه نشوری چه مدت در حبس ماندند و کجا و چگونه حبسی ی از سرگذرانند، بر نگارنده دانسته نیست. می دانیم اما که نشوری ها، آزاده ها، پارساها، دولت آبادی ها و وو در راه دست یابی زن ایرانی به آزادی آموزش و پوشش و فعالیت فرهنگی و هنری مورد پیگرد و کیفر قرار گرفتند. نیز میدانیم که با به دست آمدن پاره ای از این خواست ها به ویژه کشف حجاب- که یکی از خواست های دیرین جریان های ترقی خواه بود و پیش از فراگیر شدنش به آن شکل استبدادی، در میان زنان پیشرو رواجی یافته بود- حضور زنان در پهنه ی اجتماعی گسترش می یابد و مرحله ی دیگری در پیکار زنان آغاز می گردد.

زن به مبارزه ی سیاسی روی می آورد و به احزاب سیاسی چپ جذب می شود که تنها گروه بندی هایی سیاسی ی زمانه اند که حقوق برابر زن و مرد را تبلیغ و ترویج می کنند و زنان را در صفوف خود می پذیرند. با پیوستن زنان به صفوف مبارزه با نظام استبدادی، پای زنان به زندان نیز باز می شود.

(۲)

جمیله صدیقی و شوکت روستا را به اتهام "تشکیل فرقه اشتراکی" و "تبلیغ مسلک اشتراکی" بازداشت می کنند و به زندان می اندازند؛ به رغم آن که "عمل منتسب به آن ها قبل از وضع و انتشار قانون خرداد ۱۳۱۰ بود..."^(۷) این دو زن را باید اولین زنان زندانی سیاسی ایران به معنای دقیق کلمه دانست.

جمیله صدیقی و شوکت روستا دو عضو **جمعیت سعادت نسوان** رشت بودند و از آموزگاران **مدرسه سعادت نسوان** و دست اندرکاران **بیک سعادت نسوان** و بازیگران گروه تاترال وابسته به این جمعیت که در ربط با **حزب کمونیست ایران** در سال های ۳-۱۳۰۱ شکل می گیرند؛ با هدف " آشنا کردن زنان با مسائل روز، حرکت دادن زنان به سوی فعالیت های اجتماعی، مبارزه با فقر فرهنگی و اجتماعی، پرورش استعداد های نهفته و آموزش بهداشت..."^(۸). شوکت روستا در سال ۱۳۰۴ مخفیانه به مسکو می رود تا در **دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق (کوتو)** آموزش انقلابی ببیند، "معلومات مارکسیستی" کسب کند و نیز " چگونگی کار مخفی، دائر کردن مطبوعه مخفی و خانه های مخفی و سایر تکنیک [های] مبارزه مخفی" را بیاموزد.^(۹) سال ۱۳۰۸ که به رشت بازمی گردد، اما شاخه ی حزب کمونیست ایران در گیلان آسیبی سخت دیده است. از مجموعه ی **سعادت نسوان** نیز تنها چیزی که جان سالم از سرکوب رضا شاهی در برده، مدرسه است که به دست با کفایت روشنک نودوست اداره می شود. جمیله صدیقی هم پس از "توقیف و بازخواست"ی کوتاه زمان، سرگرم مدیریت کودکانی ست که اولین کودکان رشت می شناسندش. هیچ نشانی از هیچ گونه فعالیت سیاسی یا هنری جمیله صدیقی و شوکت روستا در فضای اختناق آمیز پس از تصویب قانون خرداد ۱۳۱۰- که تبلیغ و ترویج "مرام اشتراکی" را اقدام علیه امنیت کشور و مستوجب مجازات اعلام می داشت- در دست نیست. بازداشت این دو زن به همراه ۲۲ تن از کوشندگان "انجمن فرهنگ" رشت در اواخر دی و اوایل بهمن ۱۳۱۵ نیز نه به سبب عمل انقلابی در فضای اختناق، که به علت آگاهی "اداره سیاسی" شهربانی از فعالیت های فرهنگی و هنری **حزب کمونیست ایران** در سال های بهم ریختگی و آزادی نسبی ی پس از برافتادن و ثوق الدوله از قدرت است. این واقعیت در نامه محرمانه ۳۱ شهریور ۱۳۱۸ وزارت دادگستری به رییس اداره شهربانی، سرپاس مختاری فاش، آمده است:

"...راجع به پرونده ی بیست و پنج نفر به اتهام تشکیل فرقه ی اشتراکی در ایران که برای تعقیب به دادرسی شهرستان تهران فرستاده شده بود، گزارش دادرسی مزبور حاکی است چون پرونده از جهاتی نواقص داشت به اداره سیاسی نوشته شد در رفع نواقص اقدام و بازجویی دقیق تری به عمل آورده. اداره مزبور ضمن اعاده پرونده گزارش شهربانی رشت و اصفهان را فرستاده که طبق مفاد آن گزارش ها متهمین مزبور از ۲۳ خرداد ۱۳۱۰ که قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال کشور وضع شده است، جز سه نفر به **هیچ وجه** [تاکید از ماست] در جمعیتی داخل نگردیده و حتا عملیات روزانه و شغل شان تحت نظر بوده است. سه نفر مذکور یکی اسماعیل فروهید است که طبق گزارش اداره ی سیاسی یکی از عمال مهم فرقه اشتراکی بوده و بعد از تصویب قانون خرداد ۱۳۱۰ از روسیه به ایران آمده و عملیات او تحت نظر بوده و فعلا مورد تعقیب قرار گرفته است و دیگری محمدرضای روستا است که پرونده جداگانه در اداره سیاسی دارد و تا کنون به دادرسی فرستاده نشده، **سومی حسین نیک** سرشت است که طبق گزارش اداره مزبور در روسیه می باشد. بنا براین راجع به بقیه متهمین که عمل منتسب به آن ها قبل از وضع و انتشار قانون خرداد ۱۳۱۰

بوده و مرور زمان هم نسبت به آن شده و به علاوه طبق گزارش شهربانی رشت اشخاص مزبور که اعضای انجمن معارفی فرهنگ بوده اند از ۱۳۱۰ به بعد به هیچ وجه [تاکید از ماست] داخل جمعیتی نشده اند و بالنتیجه قانونا قابل تعقیب کیفری نیستند. اکنون در صورتی که برای رعایت مصالح اقتضا داشته باشد تصمیمات اداری مربوط به انتظامات عمومی درباره آن ها اتخاذ شود مقرر خواهند فرمود هر اقدامی که مقتضی است معمول داشته و از نتیجه وزارت دادگستری را مستحضر دارند."^(۱۰)

به رغم داوری روشن و حکم قاطع دادگستری به بی تقصیری ۲۲ تن از متهمین و قرار منع تعقیب آن ها، شهربانی هیچ يك شان را آزاد نمی کند و خودسرانه در بازداشت نگه می‌دارد؛ تا ۳۰ اردیبهشت ۱۳۱۹. دلایل را در یادداشتی که سرپاس مختاری به رضا شاه نوشته، بی پرده به زبان آورده است:

"...ولی عملیات بقیه متهمین چون قیل از انتشار قانون کیفر مقدمین بر علیه امنیت و استقلال کشور بوده است، شمول مرور زمان و قابل تعقیب نمی باشد چون با پیشینه ای که اشخاص مزبور دارند استخلاص آن ها با این که تحت مراقبت هم قرار گیرند فعلا صلاح و شایسته نیست در صورتیکه اراده مطاع مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تعلق گیرد باز هم به حال زندانی بودن باشند، متمنی است فرمان مطاع مبارک را ابلاغ فرمائید."^(۱۱)

این چهارسال حبس غیرقانونی و بدون محاکمه بر قربانیان خودکامگی چگونه گذشت؟ در این باره آگاهی زیادی در دست نیست. در دادگاهی که برای رسیدگی به پرونده ی متهمین شهربانی و محاکمه ی آمران و عاملان زندان و شکنجه و اعدام مظنونان و متهمان به اقدام " علیه امنیت و استقلال کشور" پس از برافتادن رضا شاه از تخت سلطنت برگزار شد، عباس نراقی وکیل مدافع شوکت روستا و جمیله صدیقی می گوید: بر این ۲۴ تن چنان سخت گرفته بودند که " دو تن از متهمین در نتیجه ی فشار و سختی در زندان جان سپرده اند."^(۱۲)

شوکت روستا و جمیله صدیقی را به زندان نسوان می اندازند که خانه ای بود قدیمی در ابتدای خیابان جلیل آباد(خیام کنونی) و از آن رکن الدوله و در اجاره ی شهربانی.^(۱۳) این زندان پُر است از زنانی که به جرم فحشاء، قاچاق، دزدی و قتل در بازداشت شهربانی اند. سرپاس مختاری در دادگاه می گوید دستور داده که " این زندان بهتر از زندان های دیگر باشد و حتی میز و صندلی و چهارپایه برای آن ها تهیه شده که زن ها روی چهارپایه بنشینند و خیاطی بکنند و غذا بخورند."^(۱۴) بازماندگان شوکت روستا اما از قُل و زنجیری که به دست و پای این زن دلیر، سرکش و پرخاشجو بسته بودند، حکایت ها دارند: تا مدت ها نمی توانست راه برود. ^(۱۵) آن قدر شکنجه اش می کنند که تعادل روحی اش را از دست می دهد و روانی می شود. ^(۱۶) عباس نراقی هم در دادگاه می گوید: "...بر اثر فشار و صدمات طاقت فرسای زندان مبتلا به مرض غیر قابل علاج سل گردید و شیرازه زندگی او از هم گسیخت..."^(۱۷)

از روزگاران جمیله صدیقی در زندان کمتر می دانیم. "او را که بیمار و رنجور بود در اتاقی سرد و نمناک نگه داشته بودند. زمستان ها درد دررفتگی استخوان رانش (که مادرزاد بود) غیر قابل تحمل می شد. هر چه اصرار می کرد بی اعتنایی می کردند و مریض خانه نمی بردندش. در زندان خیلی رنج بُرد."^(۱۸)

(۳)

پس از بازداشت جمیله صدیقی و شوکت روستا، زنان بسیاری را به "جرم سیاسی" به " زندان نسوان" می افکنند. دولت نیک پی یکی از این زنان است. او همسر حسن نیک پی یکی از ۲۴ تن متهم به "تشکیل فرقه اشتراکی" است. او را درست پس از شکوائیه ای که درباره ی توقیف همسرش به شاه مملکت تلگراف می کند، می‌گیرند. رضا شاه خشمگین از این که در متن تلگراف " رعایت ادب از حیث کلمات و القاب" نشده " دستور تعقیب و مجازات نویسنده تلگراف و امضاء کننده آن و تلگرافچی را کتبا به وسیله دفتر مخصوص می دهند."^(۱۹) چه مدت دولت نیک پی در حبس است، چه رفتاری با او می کنند و چه به سر این

زن می آورند، بر نگارنده دانسته نیست. در این باره به تنها سندی که دست یافته ایم، نامه ی دفتر مخصوص رضا شاه است به ریاست شهربانی به تاریخ ۳۱ مرداد ماه ۱۳۱۹. آن را می آوریم، چه روشنگر بسیار چیزهاست: اختناق فراگیر و قدرت فائق دیکتاتور در تصمیم گیریها، گستردگی فضای سوء ظن، برنتابیدن نغمه های ناهمساز و دهشت بیمارگونه حکومت از شیخ کمونیسم که همه جا در گشت و گزار است و گویا پشت هر ابتکار عمل مستقلی غنوده است و نیز پیروی از سیاست سربه نیست کردن همه ی ردپاهای جنایت و از بین بردن حقیقت. نویسنده تلگراف را به زندان می اندازند، تلگراف را نابود می سازند، تلگرافی را تبعید می کنند، رییس تلگرافخانه را بازخواست می کنند، چرا که تلگرافی شاه مملکت را خوش نیامده. در این فضاست که سرنوشت آن ها که صدای اعتراض سر می دهند، رقم می خورد.

"...نامه شماره ۲۸۱۶۸ به عرض پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رسید. مقرر فرمودند ابلاغ شود: یکم- باید متذکر باشید که از مضمون تلگراف دولت نیک پی، عیال حسن نیک پی، که با ۲۲ تن دیگر به جرم کمونیستی در زندان هستند فهمیده می شود که از روی چه عقیده ای تهیه شده. ممکن است هم مسلک های دیگری هم غیر از شوهر مشارالیها بوده و به دولت نیک پی دستور داده باشند که مخصوصا با چنین مضمونی تلگراف نوشته شود. دوم- حسن اکبری شیرازی نویسنده تلگراف باید مرخص گردد ولی در گرگان نباشد و او را روانه شیراز نمایند. سوم- دولت نیک پی هم باید از زندان آزاد شود اما روانه داشتن او به لنگرود که فرموده اید اهل آن جاست منوط به نظر خود اداره گل شهربانی است. چهارم- در باب قلی کاملی کارمند تلگرافخانه گرگان با وزارت پست و تلگرافخانه مذاکره و معلوم فرمائید آیا شخص نامبرده که تلگراف را گرفته است مطابق مقررات اداری می بایستی آن را قبل از مخابره به رییس تلگرافخانه گرگان نشان بدهد و با اجازه رییس مخابره نماید یا خیر. اگر این کار را کرده باشد در این صورت رییس تلگرافخانه گرگان مقصر است و باید منفصل و احضار شود والا مسسئولیت متوجه قلی کاملی است که بر خلاف مقررات اقدام نموده و نامبرده را نیز مرخص کنید. ولی وزارتخانه نباید او را دیگر به ماموریت بفرستد."^(۲۰)

اگر دولت نیک پی را به "خاطر زبان درازی" و پیروی از یک "مرکز غیبی" به زندان در انداختند و به تبعید فرستادند، برای آنا انابکیان (ایران ایراندوست) و مادام ورا لیلیان، پرونده ی جاسوسی ساختند و با آن دست آویز حبس و سپس به تبعیدشان فرستادند. مادام ورا لیلیان را عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار مقتدر رضا شاه، به سمت عکاس اندرونی شاه گماشت. در این باره حبیب الله پوررضا وکیل مدافع مادام لیلیان در دادگاه رسیدگی به پرونده ی متهمین توضیح می دهد که "...تا قبل از سال ۱۳۱۵ [که] حجاب در این کشور بر قرار بود خانواده ی شاه سابق... اجازه نمی دادند که یک نفر عکاس مرد در اندرون... وارد شده و از آن ها عکس برداری نماید و در نتیجه برای انجام عمل عکاسی موکله این جانب حق داشت که در تمام مواقع وارد اندرون شده و در نتیجه انجام شغل خود یک آمیزش و مراوده ای بین موکله و اندرون شاه سابق ایجاد شده بود."^(۲۱) با مغضوب قرار گرفتن تیمورتاش، محبوس کردن و سپس به قتل رساندن او در زندان، آمیزش و مراوده ی مادام لیلیان با "اندرونی رضا شاه" یک سره بریده می شود. اگر خانواده ی تیمورتاش را دو هفته پس از مرگ او به تبعید در خوف می فرستند، برکشیدگان وی را رفته رفته از موقعیت های حساس کنار می زنند. مادام لیلیان را مدتی متصدی عکس برداری از برخی اداره های دولتی، از جمله امنیه می کنند. در این مدت در آلتیه ی خود سرگرم کار است و هر از گاه برای عکس برداری از ساختمان های دولتی و به ویژه مامورین امنیه به نقاط مختلف کشور فرستاده می شود و "مسافرت های در داخل کشور" می کند.^(۲۲) زمان برکناری و پاک سازی اش که فرامی رسد، همین مسافرت ها را مصداق جاسوسی اش قلمداد می کنند و در پرونده ی دست سازشان مدعی می شوند که او "خیلی تلاش می کرد عکاس اداری که جنبه نظامی دارد باشد". مادام

لیلان را ۲۸ شهریور ماه ۱۳۱۵ بازداشت می کنند. روایت حبیب الله پوررضا درباره ی چندوچون ماجرا شنیدنی ست:

" رکن الدین مختار که در سال ۱۳۱۴ به ریاست اداره کل شهربانی مستقر شد، تمام مساعی خود را در راه تقرب شاه سابق اعمال و جدیت می نمود که مانند سلف خود نقطه اولی را راضی نگاه دارد. بنابراین برای اجرای نقشه خود سعی و اهتمام نمود که در اندرون شاه سابق نیز یکی از ایادی او هم جاسوسی او را بنماید و هم این که حفظ الغیب او را نزد ملکه سابق و شاهدخت ها بنماید و چون از موقعیت موکله در اندرون کاملاً اطلاع و آگاهی داشت، خواست او را به طرف خود جلب نموده و انجام این دو ماموریت را به او واگذار نماید. بنابراین در یکی از روزها که در راهرو قصر سعدآباد به موکله برخورد می نماید، از او خواهش می نماید که مشارالیه را در دفتر شهربانی ملاقات نماید. مادام لیلان که يك خانم اروپایی و از تمام این دسیسه بازی های درباری به دور بود، وقتی که رکن الدین مختار را در دفتر ریاست کل اداره شهربانی ملاقات و تقاضای او را استماع می نماید، فوراً رد نموده و حاضر برای جاسوسی آن هم به نفع رکن الدین مختار نمی شود. ملاقات مزبور تکرار می شود و هر چه بر اصرار رکن الدین مختار اضافه می شود، موکله حاضر برای قبول نشده و جدا با تقاضای او مخالفت می نماید و بالاخره موکله ناچاراً روزی مختار را تهدید می نماید که اگر بر اصرار خود باقی ماند ناچار است که مراتب را به ملکه سابق گزارش دهد. این جریان کینه و انتقام مختار را نسبت به موکله شدید نموده... فوراً در مقام پرونده سازی برای موکله برآمده و به وسیله تهدید، یکی از کارکنان آتلیه موکله را وادار می نماید که در دفتر جوانشیر در اداره شهربانی گزارشی تنظیم نماید حاکی از این که مادام لیلان گفته است که تیمورتاش نمرده و او را کشته اند... به علاوه شکایت کننده به شهربانی که یکی از کارمندان آتلیه موکله بود، به مجرد اینکه شکایت مزبور را در اتاق جوانشیر تنظیم نمود و تسلیم کرد، فردای آن روز مفقودالاثر شد. برای این که موکله شخص ناشناسی نبود و ممکن بود شاه سابق و یا سایر افراد خانواده شاه سابق موضوع را از شهربانی تحقیق کنند، کما این که تحقیق و سؤال هم نمودند، برای این که مختار بتواند جواب دهد مشغول بازجویی می باشیم و اگر راپورت دهنده وجود داشت ناچار بودند که صحت و سقم مراتب را در عرض چند هفته معلوم نموده و گزارش دهند، ولی وقتی که گزارش دهنده پیدا نشود، جواب می دادند که مشغول تحقیقات و بازجویی می باشیم و به همین ترتیب هم عمل نمودند... به موجب این پرونده اداری ثابت است که گزارش دهنده این خبر به دستور شهربانی مسافرت نموده و حاضر نشد که در تعقیب راپرت خود مراتبی را نفیاً یا اثباتاً بنویسد. بالاخره در نتیجه این شکایات موکله را از ۲۸ شهریور ماه ۱۳۱۵ تا ۱۲ مرداد ماه ۱۳۱۹ یعنی مدت سه سال و ده ماه و پانزده روز در زندان شهربانی نگاه داشتند تا در نتیجه اقدامات موکله او را آزاد ولی به اراک تبعید نموده و از ادامه شغل خود نیز محروم و تا حوادث شهریور ماه ۱۳۲۰ در اراک بود." (۲۳)

از چند و چون زندان مادام ورا لیلان نیز آگاهی ای نداریم. اما می دانیم که که مختار، همسرش را مجبور می کند که از او دست شوید و ایران را ترك گوید. بدین ترتیب دختر یازده ساله ی این زن و مرد در تهران تنها می ماند؛ بی سرپرست.

" چندین مرتبه این دختر التماس و استغاثه نمود که او را هم با مادرش توقیف و بازداشت نمایند ولی هر دفعه با ضربه شلاق و کتک از اتاق مختار رانده شد. دو مرتبه هم او را به دستور و امر مختار از بالای پلکان اداره شهربانی به پائین انداخته [اند]" (۲۴)

بی دلیل نیست که وکیل مدافع مادام لیلان در محاکمه ی مختاری می گوید که " هر روز زندانی، آن هم در زندان مختار سالی و هر سالی قری بی موکله گذشته است." (۲۵) از زندان گذشته، تبعید را این زن چگونه گذراند؟ در این باره هم هیچ نمی دانیم.

بر سرگذشت آنا انابکیان (ایران ایراندوست) نیز درنگ باید کرد. او همسر انابکیان، روس مهاجری ست که "خدمت و تابعیت شوروی را ترك می کند و به پشت گرمی ی رئیس وقت شهربانی، سرتیپ محمد حسین آیرم، و در پیوندی تنگاتنگ با وی، مامور ویژه ی شهربانی می شود و مسئول نظارت بر فعالیت های جامعه ی روس های مهاجر در ایران. با فرار آیرم از ایران، غضب شاهانه دامن او را نیز می گیرد. ارتشاء و گزارش های محرمانه ی دیروزش به رخ کشیده می شود و اینك غرض ورزانه تلقی می شود. او را عنصری "مشكوك و خطرناك" تشخیص می دهند. ۲۴ ساعت هم به او مهلت می دهند که ایران را ترك کند. ایران ایراندوست به مجرد آگاهی از این خبر، عرض حالی به رضا شاه تلگراف می کند و از این که شهربانی به همسرش حکم کرده بیست و چهارساعته از کشور خارج شود و "گذرنامه هم نمی دهند" لب به شکوه می گشاید.^(۲۶) تا جایی که می دانیم دفتر مخصوص رضا شاه به ایران ایراندوست پاسخی نمی دهد. پاسخ به ریاست شهربانی نوشته می شود- که در آن آمده "باید متذکر باشید که نباید گذرنامه به این اشخاص داده شود بطوریکه که اقدام شده صحیح است."^(۲۷) همین تلگراف زمینه ساز عملیات دور و دراز شهربانی ست برای انتقام گرفتن از این زن باجسارت که تصور می کنند همسرش را مخفی کرده.

۱۹ مهر ۱۳۱۷ ایران ایراندوست را بازداشت می کنند، با این توجیه که از محل اختفای همسرش آگاهی دارد و این آگاهی را در اختیار شهربانی نمی گذارد. سه ماه او را در حبس نگه می دارند، تا ۱۱ دی آن سال. دلیل آزاد کردنش را به درستی نمی دانیم. چه بسا دلیل این باشد که در آن سه ماه درمی یابند انابکیان در همان زمان مقرر کشور را ترك کرده و به سوریه رفته و چون شهربانی را در جریان خروج خود قرار نداده و بدون "نظارت مامورین سیاسی از تهران خارج" شده و به این سبب ظن ماموران برانگیخته می شود. به هر رو آزادی ایران ایراندوست شش ماه بیبیشتر به درازا نمی کشد. او را در ۲۴ تیر ۱۳۱۸ دوباره بازداشت می کنند و تا ۱۰ شهریور همان سال در زندان نگه می دارند. چرا و به چه دست آویزی؟ تنها می دانیم- آن هم از قول مختاری- که در این فاصله انابکیان "نامه های تهدیدآمیزی به شهربانی نوشته که خلاصه مفاد نامه های مزبور این است که خود و آیرم را ایران دوست و خدمت گزار معرفی کرده و این جانب و بعضی از ماموران دیگر اداره شهربانی را تهدید و متهم کرده و نیز در نامه های که به شهربانی نوشته اطلاع داده که به دفتر مخصوص گزارشاتی تقدیم نموده است"^(۲۸)

بازداشت این بار بانو ایراندوست، کوتاه تر از بازداشت اول است. ۱۰ شهریور آزادش می کنند. چهارماه و چند روز بعد، یعنی در ۱۵ دی ۱۳۱۸ اما برای سومین بار بازداشت و سپس به اراك تبعیدش می کنند. دلیل این بازداشت و تبعید را از زبان مختاری باید شنید. او در آخرین دفاع اش در دوم شهریورماه ۱۳۲۱ در تالار دیوان کیفر، می گوید:

"... بالاخره آنا بازداشت و به اراك تبعید گردید؛ زیرا مشارالیه با این که طبق نامه های آنانیکف شوهر او که معلوم شده بود از کشور ایران خارج شده است حاضر نمی شد نزد شوهر خود برود و ضمناً هم معلوم شد آنانیکف در بیروت است. پس از مکاتبات زیاد با وزارت امور خارجه محقق گردید... در بیروت شروع به عملیات سیاسی نموده و شهربانی آن جا او را دستگیر و زندانی نموده است... این مادام آنانیکف و یا بانو ایراندوست که خود را در حضور دادگاه محترم خیلی معصوم و ستمدیده جلوه داده و شوهر خود را بی گناه معرفی نمود، برای این که از ایران خارج نشود زناشویی را با آنانیکف کتبا منکر و اظهار داشته که به طور نامشروع با آنانیکف زندگانی می کرده است... و تصور می کنم اگر آنا به اراك تبعید نمی شد که مجبور شود نزد شوهرش برود، امروز آقای داستان در ادعانامه این طور اظهار عقیده می نمودند که چرا شوهر را تبعید و زن او را در تهران نگهداشته بودند؟"^(۲۹)

گذران زندگی ی این زن سرسخت در تبعید چگونه بوده؟ آن چه وکیل مدافعش به زبان آورده را بر کاغذ می آوریم که بیش از این نمی دانیم:

"...با این که همه وقت از طرف آنا مراتب بیچارگی و مستمندی خود کتبا اظهار و همه جا جریان دادرسی و کارهای محاکماتی خود را به رخ مامورین شهربانی کشیده است تا این که اجازه بدهند اقدام لازم معمول دارد و حتا اجازه افتتاح کافه برای این که امر خیاطی او به خوبی در اراک نمی گذشته و برای ادامه زندگانی او وافی نبوده. معذالک اجازه داده نمی شده است که در این کار دخالت و گشایشی و رفاهی در حال او پیدا شود... سخت گیری ها و فشارهای نابهنگام هم خارج از حدود انصاف و وجدان بوده، خاصه آن که هر درخواست که برای معالجه و انجام کارهای وکالتی و محاکماتی خود کرده، به عنوان این که این گونه تقاضاها تشبثات است دستور داده ام به این تشبثات ترتیب اثر ندهند، باید در اراک متوقف و تحت نظر باشد..." (۳۰)

ایران ایراندوست تا پایان کار رضا شاه پهلوی در تبعید نگه داشته می شود. مورد او اما تنها از نقطه نظر رفتار حکومت خودکامه با زنی که پروا می کند و زبان به اعتراض می گشاید و در برابر بی دادگری سکوت پیشه نمی سازد، پُراهمیت نیست. از این جهت نیز پُراهمیت است که ایران ایراندوست سر سلسله ی زنانی می شود که شهربانی رضاشاهی به واسطه ی فعالیت سیاسی پدر، برادر و همسرشان بازداشت می کند و به زندان می افکند. احترام پشیمی، دختر حسین؛ ملوک کیانی، دختر حبیب الله؛ ربابه یزدیان، دختر رضا؛ فخرالزمان کاشانی، ماه سلطان و کبری یازده ساله در ربط با گروه محسن جهانسوز بازداشت می شوند؛ "بدون هیچ گونه مدرک و دلیلی". (۳۱) زینب روح روشن را هم پس از هواپیمارمایی و فرار گروهیان نیروی هوایی روح الله کاظم زاده به شوروی بازداشت می کنند. زینب روح روشن از ۶ فروردین ۱۳۱۹ تا ۲۸ شهریور ۱۳۲۰، یعنی چند روز پس از سقوط دیکتاتور، زندانی ست. (۳۲)

(۴)

رهایی زن ایرانی از اندرونی و پا گذاشتنش به پهنه ی اجتماع، رویای دیرینه ای بود که به واسطه ی بیکار دلیرانه و پیگیرانه ی زنان و مردان پیشروی ما تحقق پذیرفت. حضور زن در جامعه ای مردسالار و استبدادزده اما بیش از آن که او را از حقوق و آزادی های اجتماعی بهره مند سازد، در محرومیت و مجازات ها، شریک مرد ساخت. مشارکت در بیکار سیاسی، حتا پیوند و خویشاوندی با ناراضیان، آزادی خواهان و بیکارگران، و گاه نیز بهانه های واهی جاسوسی و... در زندان را بر زن گشود. بدین ترتیب به تحکم ها، تخفیف ها، توهین ها، تهدیدها و تکفیرهایی که مرتجعین بر زن سنت شکن و حق خواه روا می داشتند، بازداشت، بازخواست، زندان و شکنجه ی مستبدین نیز افزوده شد. تبعیض میان زن و مرد در این زمینه چه بسا کم تر از دیگر پهنه های زندگی اجتماعی جاری شده است. و حکایت همچنان باقی ست.

* از مهناز متین و مهران پاینده که در تهیه اسناد مربوط به پژوهش به نگارنده یاری رساندند و پیشنهادهای سازنده ای ارائه دادند، بسیار سپاسگزارم. نیز از ترانه روستا که عکس خانم شوکت روستا را در اختیار نگارنده گذاشت. عکس خانم جمیله صدیقی از سایت اینترنتی "راه توده" برگرفته شده است.

- برگرفته از فصلنامه پاران، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۸۴

پانویس ها

(۱) بدرالملوک بامداد، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۴۷، ص ۴۸.

- ۲) عالم نسوان، سال ۱۲، شماره ۴، تیر ۱۳۱۱. برگرفته از صدیقه دولت آبادی؛ نامه ها، نوشته ها و یادها؛ ویراستاران مهدخت صنعتی و افسانه نجم آبادی؛ سلسله انتشارات نگرش و نگارش زن، آمریکا، جلد ۱ صفحه ۲۵۷.
- ۳) زبان زنان، دوره سوم، سال ۲۳، شماره اول، آذر ۱۳۲۱، ص ص ۵-۲، برگرفته از صدیقه دولت آبادی.
- ۴) محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد دوم، انتشارات کمال، اصفهان، چاپ دوم ۱۳۶۴، ص ۱۸۴.
- ۵) همان کتاب، جلد چهارم، ص ص ۲۶۱ و ۲۶۲.
- ۶) فریدون نوزاد، تاریخ نمایش در گیلان، نشر گیلکان، رشت، چاپ اول ۱۳۶۸، ص ۱۳۱.
- ۷) حسین کوهی کرمانی، از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان، جلد دوم، چاپخانه مظاهری، تهران ۱۳۲۹، ص ۱۰۵.
- ۸) گفت و شنود با خانم شوکت روستا، گیله وا، بهمن و اسفند ۱۳۷۱، ص ۱۸.
- ۹) اردشیر آوانسیان، دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق در مسکو (کوتو)، دنیا، نشریه تنوریک سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران، دوره دوم، سال نهم، شماره چهارم، زمستان سال ۱۳۴۷.
- ۱۰) دکتر جلال عبده، چهل سال در صحنه... [خاطرات]، موسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۶۸، ص ۹۵۷.
- ۱۱) حسین کوهی کرمانی، از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان، جلد دوم، ص ۱۰۶.
- ۱۲) مرتضی سیفی فمی تفرشی، پلیس خفیه ایران، ققنوس، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ص ۱۰۶ و ۱۰۷.
- ۱۳) جهانگیر موسوی زاده، محاکمه، کتاب سرا، جلد اول، ۱۳۷۸، ص ۴۵۱.
- ۱۴) پیش گفته، ص ۸۴۷.
- ۱۵) ترانه روستا، گفتگو با نگارنده، ۱۳ نوامبر ۲۰۰۵.
- ۱۶) کامبیز روستا، گفتگو با نگارنده، ۲۰ نوامبر ۲۰۰۵.
- ۱۷) جهانگیر موسوی زاده، جلد اول، ص ۴۵۱.
- ۱۸) دکتر مهربخش آذرنور، گفتگو با نگارنده، ۱۹ نوامبر ۲۰۰۵.
- ۱۹) موسوی زاده جلد دوم، ص ص ۹۱۶ و ۹۱۷.
- ۲۰) پیشین، ص ۹۱۷.
- ۲۱) پیشین، ص ۴۳۶.
- ۲۲) پیشین، ص ۱۰۴۵.
- ۲۳) پیشین، ص ص ۴۳۶ و ۴۳۷.
- ۲۴) پیشین، ص ۴۳۹.
- ۲۵) پیشین، ص ۴۳۹.
- ۲۶) دکتر جلال عبده، پیشین، ص ۹۶۷.
- ۲۷) نامه شماره ۱۶۵۹ مورخ ۱۳۱۷/۶/۳۱ دفتر مخصوص رضا شاه به ریاست اداره کل شهربانی، برگرفته از دکتر جلال عبده، پیشین، ص ۹۶۷.
- ۲۸) پیشین، ص ۹۶۸.
- ۲۹) موسوی زاده، پیشین ص ص ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴.
- ۳۰) پیشین، ص ۵۹.
- ۳۱) پیشین، ص ۷۰.
- ۳۲) پیشین، ص ۷۰.